

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت حصول اعیان متدرج الحصول در زمان در علم ربوبی بود و این حلقه ارتباط بین اعیان خارجی و علة العلل و نحوه این ارتباط که چگونه قدیم بالذات می تواند با حدوث هم حدوث ذاتی و هم حدوث زمانی اقتران پیدا بکند در وهله اول ادراک این مسئله یک مقداری مشکل است به جهت این که همین که ما اسم زمان را می آوریم یک ابتدایی برای آن زمان باید در نظر بگیریم و ذهن همیشه به ماقبل این ابتدا فکر می کند که ماقبل این ابتدا چه صورتی می تواند داشته باشد ابتدای مسئله فرض بکنید که نسبت به اشیاء و پدیده هایی که ما می بینیم این قابل تصور است یک ابتدایی دارد و یک انتهایی حداقل ابتدایش برای ما مشخص است حالا انتهایش مشخص نباشد این پدیده و این حوادث زمانی ناشی از حدوث ذاتی است برای انسان این مسئله را تداعی می کند ولی صحبت در ماقبلش است که در هر یک اول عدم او را تصور می کنیم و بعد آن پدیده و عین خارجی را در ظرف آن عدم به وجود می آوریم و این در همه اشیاء هست قبل از تولد زید ما یک عدمی را تصور می کنیم عدم حدوث زید و وجود زید در عالم شهود و بعد در این ساعت خاص و دقیقه خاص تولد او را در نظر می گیریم و بین این وجود و عدم به واسطه زمان ربط می دهیم زمان را ما متحقق الحصول تصور می کنیم اشیاء زمانی را یکی معدوم و دیگری را موجود آن معدوم می نامیم ماقبل حادث وجود را اسمش را می گذاریم مابعد حادث یعنی مابعد همان حدوث زمانی این مسئله در مورد اموری که جنبه عرضی دارند برای انسان مشهود است صحبت در این است که آن ابتدای زمان اصل زمان ابتدایش از کجاست آن ابتدا از چه برهه ای شروع می شود در ابتدای مکانی مشخص است

که یک مکان مشخص است یک ابتدایی دارد و از آنجا آن تحقق مکانیت تحقق عینیت در آن جا ظهور پیدا می‌کند در زمان هم مشخص است چون زمان یک قبلی دارد و ابتدای آن امر حادث برای ما خیلی مؤونه نمی‌برد می‌فهمیم که این قابلیت چه بوده و بعدیت چه خواهد بود در خود زمان که کیفیت وجود خود زمان و اشیاء مادی است در آن جا برای ما این مسئله در متصور است که به چه نحو خواهد بود البته همان طوری که خدمت دوستان عرض شد مسئله در مورد ثابتات به این کیفیت نیست یعنی آن چه که ما در مورد ثابتات داریم فقط صرف اتصال آن اراده مبدأی به آن امر مراد است که مرید به آن اراده‌اش تعلق گرفته فقط همان مورد نظر است که این یعنی درک این مسئله در آن جا آسانتر است در آن جایی که زمان وجود ندارد و آن تشابه ثبوتی که شما آن ثبوت را در علم ازلی مشاهده می‌کنید آن تشابه در همین مسئله هم موجود است برای این که این قضیه را یک مقداری نزدیکتر کنیم از آن مبدأ مطلب را شروع می‌کنیم همان طوری که در قبل عرض شد تا این که نسبت به این مسئله یک مقداری روشنتر شود و از یک دیدگاه دیگری امروز ارتباط بین حادث و قدیم نگاه می‌کنیم شکی نیست در این که علم ازلی معلول ذات ازلی است یعنی علم و قدرت نه حیات حیات معلول ذات نیست نفس الحیات مساوق با نفس ذات است در این که می‌گویند این سه اسم معلول است نسبت به حیات همان طوری که قبلاً عرض شد و قبلاً در همان مسئله توحید علمی و عینی یک حاشیه در آن جا دارم که تفاوت بین این سه را به اصطلاح مشخص می‌کند که چطور قدرت و علم مسئله‌اش با مسئله حیات فرق می‌کند لذا آثاری که بر این اسم حی مترتب است قوی تر است از اسم علیم و قدیر و یک شرایطی و یک خصوصیتی را ذکر کردند که تقریباً می‌شود گفت که خیلی شبیه است با همان حقیقت لا هو الا هو

که از نقطه نظر مفهومی گرچه اختلاف دارند و لی از نقطه نظر مصداقی متحد هستند به عکس اسم علیم و قدیر که اینها معلول ذات هستند و جنبه تأخر دارند و به واسطه همین تأخر رتبی تأخر مفهومی و مصداقی هم در این جا قابل تصور است نه انغزال، زیرا علم عبارت است از ادراک و آگاهی نفس، اما بذات خود، و اما به اشیاء غیرذات خود و از آن جا که ذات این ذات پروردگار جنبه قدم ذاتی دارد بنابر آگاهی و اطلاع ذات نسبت به خود ذات هم قدم ذاتی دارد اصلاً بحث زمان نیست در آن جا که جنبه ذات جنبه مافوق زمان و مکان و امثال ذلک است این هم جنبه قدم ذاتی دارد ببینید خود ذات در این جا قدم ذاتی دارد علم و قدرت در این جا آن هم قدم ذاتی دارند این علم پروردگار به چه چیزی تعلق می‌گیرد یا به نفس ذات خود بدون آن حیثیت ادراک و بدون حیثیت اظهار که همان علم ذات به خود ذات است همان طور که خود ما علم به خود داریم ولیکن اوصاف و صفات و ملکات و خصوصیات و خطورات و توهمات اینها را در نظر نمی‌آوریم یعنی نفس ذات در این جا مورد توجه است وقتی که شما رفتید بالای نردبان و در آن جا احساس می‌کنید نردبان لغزید الان می‌خواهید بیافتید در آن جا علوم شما هیچ وقت به نظرتان نمی‌آید ای وای همه این علوم رفت به هوا و این همه زحمت هایی که در این مدت کشیدیم همه بر باد رفت و الان از آن جا با کله می‌آییم پایین و دیگر بر همه این علوم صلوات این پانزده سال بیست سال سی سال زحمت کشیدیم با یک کشیدن نردبان همه رفت هوا هیچ وقت در نظر نمی‌آید اهل بیت مکرمه در خانه منتظر شما هستند الا اینکه یک وحدت عینی ممکن است بعضی ها پیدا کنند آن دیگر از بحث فلسفی خارج است در صورت وحدت عینی که همان وحدت ذاتی و مافوق ذاتی هست که در این صورت عیالش در ذهنش بیاید و یا اینکه یک میلیون طلب دارم و با این افتادن آن یک

ملیون همه از بین می‌رود و بعد چکار کنم ای کاش حالا یا این که یک میلیون به یک شخص بدهکار هستم و ووو تمام این اشتغالات و مسائل خصوصیات درونی من الان این طور هستم من فلانم همه اینها می‌رود کنار آن که یک مرتبه به او ادراک حضوری پیدا می‌کنیم نفس ذات است یعنی فقط خودمان در آن موقع مطرح هستیم که من الان دارم از بین می‌برم من که نه در آن علم خوابیده نه در آن فرض کنید که ارتباطات خوابیده نه در آن تعلقات خوابیده هیچ چیز در آن نیست فقط الان من افتادم من رفتم آن من همان حیثیت ذاتی است که آن علم ذات نسبت به خود ذات است اگر ذات نسبت به خود ذات علم حضوری نداشت این ترس و خوف هم در این جا معنا نداشت و شما برای ایجاد این علم زحمتی نکشیدید شما نیامدید و این علم را به حصولی تبدیل کنید این علم حضوری خودش به نحو یک حقیقت توجه کنید چه دارم می‌گویم به نحو یک حقیقت عینه در وجود شما هست نه به یک نحو حقیقت علمیه عامیانه گرچه حقایق علمیه همه اینها حقایق تکوینیه هستند بنابر اصطلاح صحیح تر و دقیقتر اما در اصطلاح عامیانه فقط یک صور الاشیاء هستند دیگر که می‌آیند و می‌روند نه این علم در این جا به نحو یک حقیقت عینه و واقعی و تکوینیه وجود دارد منتهی ما از او غفلت داریم آن بزنگاه‌های مسئله وقتی که پیدا می‌شود آن حقیقت علمیه بروز و ظهور پیدا می‌کند و خود نشان می‌دهد که از من غفلت نکنید آن حضور در این جا وجود دارد نسبت به این قضیه بخواهیم ما این مسئله را در نظر بگیریم متوجه این نکته خواهیم شد که در مرتبه بعد آن صفات و آن ملکات و خصوصیات که ناشی از نفس تحقق ذات هست آن خصوصیات و ملکات هم با این حقیقت علمیه تکوینیه معیت دارد ملکاتی که انسان در نظر دارد این ملکات همه با آن معیت دارد و با او هست البته اگر یک رتبه را شما متأخر بدانید

این با آنها حضور دارد دیدید بعضی‌ها که شنیده شده از افرادی که اینها در یک موقعیتی قرار می‌گیرند و در آن موقعیت احساس می‌کنند که دیگر رفتنی هستند دیگر از این دنیا دارند به آن دنیا حرکت می‌کنند چه مسائلی در ذهن آنها پیدا می‌شود چه قضایایی پیدا می‌شود خصوصیتی که تا به حال به دست آورند ملکاتی که تا به حال کسب کردند چه آن ملکات ملکات حسنه باشد یا ملکات رذیله باشد افرادی که در موقع احتضار این قضایا خیلی به نظر می‌آید فرض بکنید که شخص دیگر دستش را از همه جا کوتاه می‌بیند و دیگر تملق متملقین در او کارساز نخواهد بود حضرت آقا، حضرت آقا و نمی‌دانم مقام کذا و نمی‌دانم آیت الله فلان و یا اعلا حضرت شاهنشاه دیگر در آن موقع‌ها به درد نمی‌خورد می‌بیند عزرائیل است و تمام شد و رفت مسیر دیگر مسیر یک طرفه خواهد بود چه مسائلی آن موقع می‌آید به ذهنش غیر از خود من که نسبت به آن من آگاهی دارد مطالب دیگری می‌آید خب عاقبت من چه می‌شود چه گونه می‌توانم با خدا روبرو شوم چه کارهایی را در این مدت کردم، ببینید آن موقع که دارد نردبان از زیر پایت دارد در می‌رود و باکله می‌آیی اینها در ذهن نیست چون اصلا فرصت برای فکر نیست فرصت برای احضار نیست ولی الان هنوز فرصت هست ده دقیقه یا نیم ساعت هنوز وقت است و مشخص است که کار تمام است الان من با آن چه را که با او اتحاد دارد حضور پیدا می‌کند با آن ملکات و صفاتش در این جا حضور پیدا می‌کند و مسئله به شکل دیگری مطرح می‌شود یعنی آن مسائلی که با او بوده است و این نسبت به آن مسائل ناسی یا غافل بوده است نه این که خلق کند، مسائلی که بوده و اتحاد داشته و با آن شخص معیت داشته در طول این مدت زندگی و این از این به واسطه تعلقات به دنیا غفلت کرده لذا در آیه شریفه می‌فرماید لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ

غِطَاءَكَ^۱ ما کاری نکردیم ما خلق نکردیم ما ایجاد نکردیم ما اظهار نکردیم فکشفنا ما فقط پرده را برداشتیم غفلتی که در این دنیا تو را گرفته بود ما آن غفلت را پرده‌اش را برداشتیم فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید الان دیگر چشمت می‌بیند، بود است و تو نمی‌دیدی چشمت درآید حالا بین حالا نگاه کن بین چه بر سر خودت آوردی در این شصت سال دنیا و چه بر سر آن سعادت خودت درآوردی با کارهایی که کردی و هی خودت را به نفهمی زدی آن را که با او وحدت داشتی حالا مشاهده کن آن را که همراه با تو بود و با آن اقتران داشتی حالا مشاهده کن پس با او بوده است این مثالی که من زدم از نظر مادی از نظر خب یک مثال مشهود این مطلب را ما منتقل می‌کنیم به ذات باری، ذات باری از نقطه نظر حدوث و قدم ذاتی، قدم ذاتی دارد دیگر علم باری هم دارای قدم ذاتی است در این جا دیگر زمان مطرح نیست علم باری همان طوری که عرض شد نسبت به منشآت خودش، علم باری نسبت به خصوصیات مخلوقات خود و متعینات صادره و بارزه از خود چیست؟ آیا علم باری حدوث ذاتی دارد یا این که قدم ذاتی دارد؟ یعنی آیا برهه‌ای بوده است که شما تصور کنید که ذات باری را ولی علم باری نبوده باشد البته دقت کنید علم باری نسبت به ذات خود که این اصلا در اینجا معنا ندارد که بحث حدوث ذاتی و قدم ذاتی بکنیم چون تابع خود ذات است شما وقتی که ذات را قدیم می‌دانید طبعاً آن علم حضوری ذات به خود ذات را آن را هم قدیم می‌دانید بخواهید یا نخواهید همین هست آن را دیگر از لوازم آن قرار داده‌اید صحبت در علم باری نسبت به آثار خود و ظهورات خود است نه نسبت به ذات خود که در آن جا مقام هوهویت

است که در آن مقام که مقام اطلاق و اجمال ذات است آیا این علم باری دارای حدوث ذاتی است یعنی تصور می‌شود کرد برهه‌ای را که ذات باری خالی از این علم باشد همان طوری که ذات ما خالی از علوم است الان بنده نمی‌دانم در ساعت پنج دقیقه به هشت در ساعت هشت چه خواهد شد پنج دقیقه باید بگذرد تا بنده اطلاع پیدا کنم الان بنده نمی‌دانم فردا که دوشنبه است چه اتفاقی خواهد افتاد آیا می‌شود ذات باری را شما در برهه‌ای تصور کنید که علم باری نسبت به خود ذات بوده ولکن آن صور علمیه وجود نداشته باشد پس صور علمیه اشیاء همراه با خود ذات باری چنان که او قدم ذاتی دارد خود صور علمیه هم قدم ذاتی دارند عرض شد ذاتا قدیم هستند نه به معنای این است که مستغنی از علت است زیرا خود صور علمیه معلول ذات است و در رتبه متأخر از ذات است ولکن تصور وجود برهه‌ای که در آن برهه ذات متحقق الحصول و الوجود باشد حصول حالا یک لفظ غیرمناسبی است ولکن در آن جا علم عنائی و صور نباشد این مستحیل است گرچه یکی جنبه علی دارد نسبت به دیگری و دیگری جنبه معلولی دارد درست مانند حرکتی که الان برای این لیوان که در دست من است پیدا می‌شود حرکت این لیوان قائم به ذات نیست قائم به ید است و ید علت محرکه این لیوان و فنجان است در حالیکه انفکاک بین حرکت ید و حرکت فنجان هم مستحیل است اگر ید حرکت می‌کند باید فنجان هم حرکت کند و اگر فنجان حرکت می‌کند ناشی از حرکت ید است حرکت ید علت برای اوست اما صحبت در این است که آیا این تساوی و وحدت خارجی حرکت ید به نحوی که اگر شما زاویه دیدتان را به نحوی قرار بدهید که فقط فنجان را ببینید و ید را نبینید در این جا حرکت فنجان را حرکت استقلالیه مشاهده می‌کنید و اگر زاویه دید را به نحوی قرار بدهید که ید را ببینید و فنجان را نبینید فقط یک حرکت ید

در این جا مشاهده می‌شود و وقتی زاویه دید را به هر دو برگردانید در آن جا دو حرکت می‌بینید که یک حرکت، حرکت فنجان است و یک حرکت حرکت ید است و هر کدام از این دو متحرکند یک حرکت نمی‌بینید که یک حرکت برای این و وقتی دقت بیشتر بکنید می‌بینید انفکاک بی بین این دو حرکت نیست یعنی این دو ظهور نیست بلکه یک ظهور است که در دو مظهر تجلی پیدا کرده است ولی یکی از این دو نسبت به دیگری جنبه علی دارد بنابراین اگر ما فرض بکنیم که ید قدیم ذاتی باشد گرچه حرکت این فنجان امر حادثی است که پیدا شده چون معلول همیشه حادث است معلول عبارت است از مسبوقیت به عدم خود، نه مسبوقیت به زمانی بلکه مسبوقیت به امکان یعنی ماهیت او از آن جایی که متساق الوجود و العدم است بالنسبة به خود نفس الوجود در آن جا این ماهیت قبل از تعلق علت در ذات خود مساوق للعدم حالا اگر علت، علت در زمان باشد این حدوث هم زمانی خواهد بود اگر این علت، علت در قدیم باشد مثل ذات باری آن هم حدوث هم قدیم خواهد بود بنابراین این قدمتی که در این جا هست منافاتی با جنبه علیت و معلولیت ندارد قدیمی که در این جا هست قدیم زمانی است نسبت به حدوث زمان یعنی علم باری نسبت به اشیاء خارجی دارای قدمت است به امتداد ذات باری این علم هم امتداد داشته ذات باری از کی متحقق الوجود بوده کی ندارد پس این علوم از کی متحقق بودند کی ندارد هر حکمی را که شما برای ذات بار می‌کنید همان حکم را باید بر علم و بر قدرت او هم بار کنید علم او به چه تعلق می‌کنید به تمام آن اعیان و اشیاء خارجی این اعیان خارجی مجردات باشند جبرائیل باشد، میکائیل باشد، عالم ملائکه باشند، عالم صور و ارواح باشند و عالم عقول باشند علم باری هم نسبت به او قدیم است اگر آن اشیاء خارجی متدرج الحصول باشند علم باری نسبت به تدرج آنها هم

قدیم است نمی‌شود علم باری نسبت به یکی باشد و نسبت به دیگری نباشد در این صورت خلف است همین که می‌گویید علم باری شما معلوم را نیز آوردید علم بدون معلوم که نمی‌شود در این جا آن معلوم باری معلوم بالذات اگر مجردات باشند علم باری نیز نسبت به آنها می‌شود چه قدیم علم باری یعنی نفس معلوم نسبت به آنها عبارت است از قدمت بنابراین علم باری که عبارت از همان معلوم است دارای قدمت ذاتی است این قضیه نسبت به مجردات تاحدودی قابل پذیرش هست یعنی درکش چندان مؤونه‌ای نمی‌برد که ما وقتی که آن حیثیت این معلوم خارجی را حیثیت معلولی دانستیم و بین معلوم و بین علت ما انفکاک را معتقد نشدیم و نگفتیم که برهه ای بوده است که در آن برهه علم باری خالی بوده است از این معلوم و محالیت این مسئله وقتی که ثابت شد پس بنابراین آن حقایق مجرده که در آن حقایق مجرده اصلاً زمان معنا ندارد و همه آنها ثابت هستند خیلی نفس نغوری ندارد از این مسئله می‌گوید عیب ندارد ما همان طوری که ذات باری را قدیم می‌دانیم چه اشکال دارد که اینها را هم قدیم بدانیم ولی اینها را متدلی به او بدانیم اینها را متکی و معلول او و مبدأ او بدانیم تا جایی که ذات باری بوده اینها نیز بوده این اشکالی ندارد یک مسئله هست که برای افراد از نقطه‌ای جنبه توهمات عامیانه پیش می‌آید آخر که چگونه ممکن است ذات اقدس حق حضرت همه تشکیلات بوده ما هم بودیم این اصلاً می‌شود مثلاً خدا به بی نهایت بوده ما هم مای فسقلی که یک مترو نیمی دو متری ما هم بودیم چه اشکال دارد این به کجای قضیه برمی‌خورد یعنی حالا این مثلاً فرض کنید که یک نفر این دو سال سن سال دارد در این دنیا یکی بیست سال دارد یکی صد سال دارد یکی هم دویست سال دارد یکی هم فرض کنید که برویم بالاتر نمی‌دانم چهارصد سال اصلاً هزار سال حضرت نوح فَلَيْتَ فِيهِمْ

أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا^۱ نه صد و پنجاه حتی بالاتر از هزار هم گفته‌اند که این مقدار فقط بعثت او بوده حالا چه بوده من نمی‌دانم حضرت لقمان چقدر داشته این عمرهای زیاد که بوده مانند امام زمان که الان از ۱۲۰۰ سال هم عبور کرده این خیلی مستغرب است یعنی برای افهام عامیانه که چگونه تصور می‌شود و این افرادی که نمی‌خواهند، استیحا ش دارند از این که این با مسائل و حقایق مواجه بشوند این‌ها نگاه می‌کنند به عظمت پروردگار و نگاه می‌کنند به آن حقایق پروردگار و آن را مشاهده می‌کنند طبیعی است که این قضیه را اگر شما در نظر بگیرید مثل یک ناخن می‌ماند یا یک تار موی روی دست من است چند سال این تار مو است من نمی‌دانم الان از زمان من که تا حالا دستم را نزد من از وقتی که درآمده تقریباً چهل سال حالا فرض می‌کنیم که این چند سال یک بار عوض می‌شود یا عوض هم نشود همین که الان داریم مشاهده می‌کنیم سالهای سال است که الان یک تار مو الان در این جا هست و هیچ احساس نمی‌کند که من یک تار مو هستم نمی‌گویند اگر هیکل نمی‌دانم ۹۰ کیلویی هست پس من کجا هستم در حالتی که این از نقطه نظر وجود قائم به او است نباید یک همچنین فرض و تصویری بشود آن تصور و استغراب در صورتی است که ما عمر این مو را جدای از عمر بدن قرار بدهیم و بعد بگوییم یک همچنین بدنی که چهل سال عمر کرده یک همچنین مویی چطور ممکن است که چهل سال بماند جدا است ولی اگر گفتیم که بدن عبارت است از یک مجموعه‌ای که در این مجموعه عین وجود دارد، انف وجود دارد، فم وجود دارد، اذن وجود دارد، اعصاب وجد دارد و قلب و ریه و پا همه چیز وجود دارد این را به این کیفیت دانستیم دیگر هضم

۱- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۱۴

مسئله برای ما آسان می‌شود که چطور یک شعره واحده می‌تواند چهل سال بماند چون این قائم به او است حتی وقتی که سلامتی این بدن حاصل است آن اجزاء متعلق به این بدن هم آنها باقی خواهند ماند و همین طور به حیات و دوام خودشان ادامه خواهند داد حالا کاری به این صور ظاهری نداریم صحبت در این جا است که این صور و اعیان خارجی در مجردات قوامشان به خودشان است یا به ذات باری اگر شما قوام را به خود دانستید اشکال پیش می‌آید که اگر قوامش به خودش هست چگونه می‌تواند یک همچنین سالیانی که در مافوق زمان است می‌تواند برقرار باشد ولی اگر قوام آنها را به ذات باری دانستید تمام اینها متدلی به او است و لذا از وقتی ذات باری بوده اینها هم بودند این چه استیحاشی دارد تا وقتی ذات باری بوده اینها هم بودند و اگر ذات باری معدوم بشود اینها هم معدوم می‌شوند اگر ذات باری دوباره موجود بشود دوباره اینها موجودند اگر ذات باری را قدیم تصور بکنید اینها نیز قدیم هستند اگر ذات باری را حادث تصور کنید اینها هم همه حادث خواهند بود این چه اشکالی دارد که یک معلولی و لو صغیر متدلی به علت خودش باشد و بعد راجع به آن علت است لذا اصلا به طور کلی خیال می‌کنم افرادی که این گونه وارد مطلب شدند اینها فقط افکارشان گرچه ملبس به زی علم هستند ولی افکار، افکار عامیانه است و امروز داشتم یک مقاله‌ای می‌خواندم از یک شخصی راجع به وحدت عددی و وحدت غیر عددی گفتم عزیز من تو بلند شو برو در همان دماء ثلاثه آخر تو را چه به این که بیایی مقاله راجع به وحدت عددی و غیر عددی اصلا نمی‌فهمد عدد را با همزه می‌نویسند یا با عین می‌نویسند دارد راجع به وحدت وحدت را نمی‌فهمد که با ه هویج است یا ح حوله دارد واقعا خیلی باعث تأسف است که آن کسانی که متعهد و متخصص نیستند و خودشان را وارد می‌کنند و اگر کسی بخواهد در

فن آنها وارد شود فریادشان به ذی العرش المکین می‌رسد چرا یک مسئله‌ای را می‌گویید که بر شما بخندند نه ما بخندیم غیر از ما هستند که افرادی که چیزی سرشان می‌شود فقط همه آنهايي که عمامه دارند نیست - بقیه هم می‌خندند آقاجان شما بروید در فن خودتان تحقیق کنید هر کاری می‌خواهید انجام بدهید آخر کدام منظومه خوانی می‌آید این جوری معنا کند شما کرده‌اید اصلاً انفکاک حق با خلقتش اصلاً برای شما قابل تصور نیست و بینونت عزلت را نمی‌توانید معنا کنید فوری می‌گویید که نهج البلاغه سندش معلوم نیست آن وقت در هزار تا حرفهای خودشان نهج البلاغه را ملاک قرار می‌دهند اما فقط بیچاره امیرالمومنین سر چیزهای فلسفی یکدفعه سند نهج البلاغه از بین می‌رود، اگر از بین می‌رود چرا در بقیه مطالب به همین نهج البلاغه استناد می‌کنید فقط در مطالب فلسفی که می‌رسد بر خلافش هست اجماع چیزهایی که اصلاً آدم نمی‌داند بخندد به حال ایشان یا گریه کند علی کل حال این یک مصیبتی است بر جامعه علمی ما که ضابطه‌ای در بیان این حقایق و مطالب وجود ندارد اگر شما نمی‌فهمید بگویید این را کسان دیگر متکفل هستند به آنها مراجعه کنید مطالب را از آنها سوال بکنید شما که یک صفحه منظومه هم نخواندید آخر چرا حرف می‌زنی بعد هم در هر خطش به من یک مقاله ای داده بودند تقریباً حدود ۵۰ یا ۶۰ صفحه من صفحه اولش را خواندم اصلاً تهوعم گرفت رفتم گذاشتم در بایگانی گفتم من بیایم و قتم را صرف این چرت و پرت‌های اینها بخواهم بکنم علی کل حال این مسئله که قضیه ارتباط بین ثابت و قدیم ذاتی این مسئله چندان مشکل نیست و می‌توان برای او یک تصویری اندیشید همان طوری که ما در ارتباط بین معلول و بین علت یک همچنین تصویری را داریم و در هر جا که جنبه علیت محقق بشود جنبه معلولیت هم در آن جا محقق شده است و از آن

جایی که اراده حق اراده متعدد نیست بلکه اراده او اراده واحد است و تعدد اراده ناشی می‌شود از تعدد مراتب رجحان در علم و در ذات مرید یعنی ذات مرید در یک برهه اراده‌اش تعلق بگیرد به واسطه رجحان بر یک مسئله‌ای و در یک برهه این اراده تعلق نگیرد نسبت مانند اینکه من که این را برمی‌دارم می‌خورم به خاطر این که بعد از نیم ساعت صحبت کردن یا یک ساعت من تشنه‌ام شده است چرا اول درس که آمدم اول ننوشیدم چون در آن جا رجحانی نداشت بعد از این که یک مقداری صحبت کردم آن عطش پیدا شد وقتی که عطش پیدا می‌شود رجحان پیدا می‌شود مرید بر اراده او تعلق می‌گیرد یک مقداری می‌گذرد باز مسئله همین است در ذات باری صحبت در این است که غیر از اراده ذات حق نسبت به آن عین خارجی چه رجحانی در ماوراء آن ذات وجود دارد مگر ما اراده پروردگار را منوط به نفس ذات نمی‌دانیم یا این که نه اراده او را مشروط و معلول سلسله علل خارج از ذات می‌دانیم، خارج از ذات که چیزی نیست خارج از ذات که حیثیتی ندارد خارج از ذات عدم محض است عدم مطلق است و محض العدم است تا این که اراده ذات بخواهد بر او انطباق پیدا کند و از مرحله استواء طرفین به مرحله رجحان و احد الطرفین دریاورد و بر این مسئله اراده ذات تعلق بگیرد در حالیکه خارج از وجود که ما چیزی نداریم که بر آن اساس بخواهیم بگوییم اگر من الان اراده این را خلق بکنم این مشکل پیش می‌آید صبر کنم خلقت عمرو را موخر از خلقت زید قرار بدهم این مربوط به چیست، این مربوط به اشیاء خارج از ذات است مربوط به حیثیات و تعینات و اعتبارات خارج از مرتبه ذات است در مرتبه ذات که شما یک همچنین مسئله دارید نفس اراده ذات این موجب مصلحت خارجی است چرا چون مابعد ذات که اصلاً حقیقتی ندارد تا این که ذات بخواهد خودش را منطبق بر این کند بنشیند فکر

کند الان که من این کار را انجام می‌دهد درست است یا نه این به خاطر چیست به خاطر این است که من این کار را انجام می‌دهم چون من باید خودم را با شرایط خارجی منطبق کنم من دارای نقاط نقص و ضعف هستم که به واسطه شرایط خارجی این نقاط دائما در حال تغیر و تبدل است برای تبدیل به احسن باید خود را با شرایط خارجی وقتی خارجی وجود ندارد ذات خودش را با چه شرایطی منطبق کند درست این جا است که نفس اراده این نفس اراده مساوی با حصول مراد است در عالم چه عالم خارج یعنی از وقتی که خدا بود از همان وقت مجردات و تجلی بود از همان وقت از همان برهه یعنی این اعیان خارجی همه وجود داشت حال بیاییم سراغ اشیائی که اینها اشیاء متدرج الحصولی که ما الان در این بستر او قرار گرفتیم و یکی پس از دیگری اینها را داریم مشاهده می‌کنیم و یکی پس از دیگری می‌آید و با عدم یکی حصول دیگری است و با حصول دیگری عدم آن یکی با آمدن ساعت ۸ ساعت ۷ و ۵۹ دقیقه معدوم می‌شود و با معدوم شدن ساعت ۷ و ۵۹ ساعت ۸ می‌آید این که الان ما داریم حکم به عدم می‌کنیم یا حکم به وجود نسبت به آن می‌کنیم این چه ارتباطی دارد به اراده مرید، شکی نیست در این که تحقق هر شیء منوط است به علت تحقق آن شیء همان طوری که در مورد مجردات و مبدآت گفتیم که به واسطه اراده حضرت حق آنها حدوث ذاتی و قدم زمانی دارند همین طور نسبت به آن اشیائی که در خارج جنبه تدرج حصولی دارند و متدرج الحصول هستند شما چه تصویری نسبت به این مسئله دارید اراده حق نسبت به الان که روز یکشنبه داریم در وجود امروز شکی نداریم، دیروز شنبه بوده امروز یکشنبه است دیروز آن صحبتها مطرح شد امروز این صحبتها مطرح می‌شود بین این صحبت ها و آن صحبت ها به طور کل فاصله است آن در یک وادی بوده این در یک وادی است

و همه اینها به طور کل مستند هستند به اراده حق هستند این اراده کی بوده آیا این اراده روز شنبه تعلق گرفته که فردا یکشنبه باشد یعنی روز جمعه یک همچنین اراده‌ای نبود که روز یکشنبه باشد چون بالاخره امروز هست ما الان نمی‌دانیم فردا هست یا نه ممکن است فردایی نباشد خدا یکدفعه بزند همه عالم و کائنات و همه کرات را بریزد به هم و ما هم خبر نداریم از این که دوشنبه فردایی می‌آید یا نمی‌آید ولی در یکشنبه که شک نداریم که امروز که یکشنبه است این اراده بر روز یکشنبه کی انجام شده همین احساس را داریم نسبت به فردا شما می‌دانید که حتما فردا خواهد آمد و حتما دوشنبه با این خصوصیاتش می‌شود نه خبری نداریم حالا دوشنبه را بگذارید کنار یک ماه دیگر حالا اگر مسئله برای شما به خاطر آن اقتراش مشکل است یک ماه دیگر خبر نداریم چه خواهد شد یک سال دیگر عرض کردم وقتی که شخص در حال احتضار است چه می‌آید در ذهنش تمام کارهایی که در این مدت کرده یک یک خلق نمی‌شود می‌آید در ذهنش یعنی می‌گوید من این کار را کردم ای کاش نمی‌کردم این کار را نکردم ای کاش می‌کردم این عمل را انجام دادم الان باید جواب بدهم آن عمل را انجام ندادم الان باید جواب بدهم اینهایی که می‌آید در ذهن بوده یا نبوده، بوده فبصرک الیوم حدید همین که جناب عزرائیل می‌آید پرده از جلوی چشم برداشته می‌شود حالا بفرما بیا حساب و کتاب پس بده این فبصرک الیوم حدید یعنی الان فقط پرده برداشته می‌شود همه چیز بوده و همه اینها با نفس معیت و اتحاد داشته اگر اتحاد نداشت که به خاطر شما خطور نمی‌کرد اگر اتحاد نداشت که الان نمی‌آمد پس این اتحاد داشته همراه با این نفس هی جلو آمد جلو آمد تا رسید به حالت احتضار که لحظات فوت است همه اینها بوده گرچه او از او غافل بوده این حقایقی که در عالم است روز شنبه روز یکشنبه اراده حضرت حق

نسبت به روز یکشنبه کی بوده عصر غروب روز شنبه اراده پیدا کرده که فردا یکشنبه باشد یا نه این اراده در روز شنبه بوده این اراده در روز جمعه بوده قبلش این اراده در روز پنجشنبه بود که شنبه‌ای خواهد آمد این اراده چهارشنبه بوده که یکشنبه خواهد آمد این اراده شنبه بوده قبلاً بوده هفته پیش بوده سال پیش بوده صد سال پیش بوده مافوق زمان بوده وقتی که این مجردات را خدا خلق کرد در آن موقع بوده برای شیء متدرج الحصول روز شنبه تاریخ دوم جمادی الثانی ۱۴۳۱ در قم مدرسه فیضیه در این جلسه اراده حضرت حق بوده پس از وقتی که خدا خدایی می‌کرده اراده او برای روز یکشنبه دوم جمادی الثانی ۱۴۳۱ بوده یعنی این صورت علمیه تحقق خارجی روز شنبه یوم الاحد به قدم ذاتی ذات حق حدوث ذاتی داشته به قدم ذاتی ذات حق از وقتی از آن زمانی که ذات حق بوده این روز یکشنبه هم بوده چون اراده او تعلق گرفته است برای روز یکشنبه حالا صحبت این جا است آیا می‌شود بین اراده و بین مراد تخلف حاصل بشود یعنی اراده حق تعلق گرفته باشد بر روز یکشنبه ولی روز یکشنبه ای نباشد پس به چه تعلق گرفته شما که دارید می‌گویید اراده حق در قدم زمانی تعلق گرفته است به حدوث یوم الاحد آیا می‌شود بین آن اراده و بین مراد تخلف باشد یعنی خدا بیخود اراده کرده خدا یک اراده کرده ولی ممکن است حوادث و خلائق و پدیده‌ها باعث تخلف شدند و به جای یکشنبه اصلاً دوشنبه بیاید یکشنبه از شنبه جلو افتاد این می‌شود یک همچنین قضیه‌ای باشد این هم که مستحیل است پس به نفس اراده حق یوم الاحد متحقق شد این تحقق چیست این تحقق یوم الاحد است پس از یوم السبت است نه قبل از یوم السبت یعنی یوم الاحد پس از یوم السبت متحقق یوم الاثنین بعد الیوم الاحد متحقق بالاراده الازلی یعنی در اراده الازلی یوم الاثنین متحقق شد چرا من که نمی‌بینیم؟ مگر هر چه که من هست باید

من بینم نخیر چشم بنده یک چشمی است با استعداد و با قابلیت محدود برای خودش ببینید یوم الاثنین بعد یوم الاحد نه این که یوم الاثنین با یوم الاحد در این جا یکسان است یکسان نیست یوم الاحد یعنی یک روز قبل یوم الاثنین یعنی یک روز بعد اینها یکسان نیست ولی صحبت در این است اراده بر یوم الاثنین آیا متأخر بوده است از اراده بر یوم الاحد یا در عرض هم بودند یکی بود اصلاً در عرض هم معنا ندارد یعنی این طور نبوده که بنشیند بگوید که اول من یوم الاحد را درست کردم با این خصوصیات و این مسائل و این جریانات خارجی حالا بعد یوم الاثنین اینگونه بوده یا نه به یک اراده گفت احد و اثنت و ثلاث و اربعاء و خمیس و جمعه و اینها همه اینها مرتباً بر یک اراده خلق شد و اراده بر او تعلق گرفت و در مقام انشاء تنجز پیدا کرد کدام بوده مشخص است دیگر از این واضح تر نمی شود گفت که نفس باری تقدم و تأخر اراده در او معنا ندارد که یک روز اراده بکند و یک روز نکند اراده دوم در مقام جهل است در وقت اراده اولی ولی در مقام اراده اولی اراده ثانی اگر حضور داشته باشد نفس همان اراده است پس دیگر دو تا نیست.

یک بنده خدایی بود این با یک کسی داشت معامله کرد می گفت این کیف را به من بفروش تا یک هفته پولش را می دهم اگر تا یک هفته نشد تا یک ماه می دهم گفت از اول بگو تا یک ماه، این را من تا یک هفته می دهم ولی اگر یک هفته جور نشد یک ماهه می دهم پس از اول عقد معامله رفته روی یک ماهه حالا شما اول می گویی داری شکل بنگاهیش را درمی آوری این که ذات باری اراده اش تعلق گرفته بر یکشنبه در همان وقتی که اراده بر روز شنبه است آیا می داند که روز یکشنبه ای هم خواهد آمد یا نمی داند نداند دیگر هیچ اگر میداند این دانستن از کجا آمده قبل از این که ذات باری ارائه کند این علم از کجا آمده تا اراده بر

انشاء نباشد این علم نیست علم بر مراد آیا ممکن است برای انسان محقق بشود نه محقق نمی‌شود علم مرید مترتب بر اراده بر مراد است بر مراد تا انجام بشود وقتی شد آن وقت انسان علم پیدا می‌کند نسبت به این امر خارجی و هنگامی که امر معدوم است علم به چه تعلق بگیرد علم که به امر معدوم تعلق نمی‌گیرد معلوم معدوم که ما نداریم یک چیز معلوم معدوم باشد پس علم باری بر تکنون یا بر تکوین یوم السبت مساوقٌ لعلمه بتکون یوم الاحد و ارادة الباری بتکوین یوم السبت مساوقٌ بنفس الارادة بیوم السبت بیوم الاحد و هلم جرا بنابراین تمام اشیاء خارجی مکانی و زمانی و متدرج الحصول به نفس اراده باری متحقق بودند یعنی همان طوری که علم باری بنفس اراده تعلق می‌گیرد بر مدعا همان طور در نفس اراده واحده اراده تعلق بر اشیاء خارجی گرفته است این کیفیت ربط بین حادث و بین قدیم است خیال نمی‌کنم دیگر از این راحت‌تر و سلیس‌تر این حلقه را به هم پیوست داد که چگونه اینها به نفس اراده وجود داشته منتهی ارتباط حادث با قدیم از مشکلترین مباحث فلسفی است ما اول می‌آییم خود را در محدوده زمان و مکان محبوس می‌کنیم بعد می‌خواهیم این مکان و زمان را با این طرز تفکر مرتبط کنیم به مافوق زمان گیر می‌کنیم نمی‌دانیم مجردی که مافوق زمان است یکدفعه برگردد زمانی بشود پس معنایش این است که به طور کلی اصلاً در مسئله تجرد زمانی یا مکانی وجود ندارد نفس همان حیثیت علیّه در تغییر و تبدل خودش در ثابتات همان موجب تغییر و تبدل خودش است در چه در عالم شهادت و چه در عالم ثابتات یعنی علیتی که آن علّیت باعث شده است که روز شنبه برود و روز یکشنبه بیاید در عالم ثابتات که در آن جا محفوظ است و اگر چشمتان باز بشود، به یک نظره واحده شما همه را مشاهده می‌کنید همان سلسله علیت بروز و ظهورش این است که یکی پس از دیگری بیاید و مشخص است

تا آن صورت مترتب بر آن صورت نباشد یکشنبه هم که مترتب بر شنبه نخواهد شد پس این که شما یکشنبه را می‌بینید مترتب بر شنبه است، اشکال تازه از این جا است باید این مسئله را در علتش تفحص کنید نه در این که یکشنبه الان متأخر بر شنبه است و اینکه چگونه در آن جا پس صورت علمیه و عینیه یکشنبه متأخر از شنبه است با وجودی که آنها ثابت است آن تأخیری را که در آن صورت علمیه می‌بینید آن تأخر در صورت خارجی به این کیفیتی است که شما اسم آن را زمان گذاشتید بروز می‌کند منتهی در آن جا زمان نمی‌گذاریم در حالیکه اگر در آن جا زمان گذاشتی دیگر مشکل برداشته می‌شود یعنی اگر قرار است زمان باشد خوب در آن جا هم باشد همین که در آن صورت مثالی و صورت برزخیه و در آن صورت ملکوتی باید شنبه مقدم بر یکشنبه باشد این قضیه واقعی خواهد شد زیرا در علم ربوبی نیز بر اقتضای طبیعی که خواهد بود و حتی جبرئیل هم نمی‌تواند تقدم و تأخر را تغییر دهد و محال خواهد بود و جمع بین متناقضین است، خدا هم نمی‌تواند دو را مقدم بر یک کند مقدم یعنی با حفظ رتبه و الا اگر رتبه آنان نیز جابجا شود فرق می‌کند، و نه با حفظ رتبه دو مقدم بر یک بشود چرا که مستحیل است صور علمیه مثالی و برزخیه که جنبه علی دارند نسبت به این حقایق خارجی اینها هم همین هستند این صورت مقدم است، این صورت موخر است، این صورت سوم است، این صورت چهارم است همین طور این صورت پنجم است ششم، هفتم، هشتم است چرا شما در آن جا زمان نمی‌گویید چرا در آن جا مکان نمی‌گویید چرا در آن جا می‌گویید که نه این اشکال ندارد که باشد چطور این جا اشکال دارد آن جا اشکال ندارد چطور آن شخص می‌رود در خواب حقایقی که می‌خواهد یک ماه بعد اتفاق بیافتد می‌بیند در حالتی که هنوز سی تا صورت را باید رد کند تا به صورت سی‌ام برسد که در روز سی‌ام که یک

ماه بعد از این است چه قضیه ای اتفاق می افتد چطور این جا نمی گویند که زمان است چطور در این جا مستحیل است وجود صورت سی ام قبل از تحقق صورت بیست و نهم و بیست و هشت و اینها ولی در آن جا اشکال ندارد اگر اشکال ندارد آن جا هم باید بگویید اشکال ندارد اگر اشکال دارد آن جا هم باید اشکال داشته باشد این که الان شخص می آید و درست هم می بیند نه به خیال درست به جنبه علی مسئله ارتباط پیدا می کند به همان جنبه علی که همان صورت مثالی است که پشت نوبت ایستادند که یکی یکی بیایند و اظهار وجود کنند و خودشان را نشان بدهند در این عالم اعیان و عالم شهادت بیایند خودشان را نشان بدهند آن کسی که عبور می کند و از این صورتی که الان روز شنبه است منتقل می شود به شنبه چهار هفته بعد چه پدیده ای برای او حاصل می شود که این می آید از این معلولی که الان سی رتبه مانده تا این که برسد به معلول سی ام پایش را برمی دارد می گذارد روی رتبه سی ام می گویند این اتفاق می افتد این را اصلاً نمی بیند یا می بیند یا اصلاً نمی بیند دو جور است گاهی اوقات انسان فقط به یک قضیه اطلاع پیدا می کند در برزخ و مثال گاهی اوقات به آن سلسله که به آن جا می رسد به آن اطلاع پیدا می کند به همه آن اطلاع می کند یک وقتی انسان اطلاع پیدا می کند فرض کنید که این بچه یک ماه بعد به دنیا می آید یک وقتی اطلاع پیدا می کند که هشت ماه پیش این بچه درست شده به قبلش هم اطلاع پیدا می کند هشت ماه را سانسور می کند فرض بکنید که تشکل او الان برای او مجسم می شود که الان این انعقاد پیدا شد یا این که یک ماهی که مانده تا موقع ولادت سانسور می کند یک دفعه می رود سر ولادت که این در روز فلان متولد شد یک وقت نه ممکن است ببینید که این جنین الان در رحم مادر این حالت را دارد کله اش این جا است پایش آن جا است فردا می بیند نه این کله اش رفته بالا پایش

آمده پایین پس فردا می‌بیند نه این طرفی رفته چهارمی می‌بیند آن طرفی رفته رگ آن جاست آن مشیمه این چیزهایی که همه را مشاهده می‌کند اینها همه حالات لذا به مادرش می‌گوید فردا کله بچه، کله نی نی آن جا است می‌گوید تو از کجا می‌دانی می‌گوید حالا ببین فردا یکدفعه مادر می‌بیند این که تا حالا داشت این طرفی کله می‌زد حالا این طرف شکم می‌زند می‌گوید تو از کجا فهمیدی خب من دیدم خب بگو ببینم پس فردا می‌گوید خب پس فردا کله‌اش می‌آید پایین نمی‌دانم پایش می‌رود هوا عجب برو زود به بابایت بگو که وقت بگیرد برای آقازاده یا خانم کاکل زری این دارد درمی‌آید آن مادر نمی‌بیند ولی این دارد می‌بیند این که دارد می‌بیند از کجا دارد می‌بیند هنوز که یکشنبه نیامده

تلمیذ: تخلف مشاهده

استاد: عوضی دیده

تلمیذ: یعنی در واقع نبوده

استاد: نخیر

تلمیذ: یک بار فرمودید آنهایی که می‌میرند در عالم مثال علت بالا را مشاهده نمی‌کنند که باز ممکن است تغییر کند

استاد: بله

تلمیذ: در عالم مثال یک حقیقتی تحقق دارد به علتش تعلق گرفته و متحقق شد و بعد از آن علت تغییر کرده آن شیء رفته جای دیگر

استاد: بله همه صور همین است دیگر اصلاً مسئله بدا همین است مسئله علیت همین است اینها که در مثال عرض کردم این جنبه تودرتویی که دارد همان باعث می‌شود که انسان نتواند نسبت به آن حوادث و مسائل نتواند اظهار نظر کند آن چرا که انجام می‌شود از مثال و برزخ آن علیت اخیره متصله به عالم شهادت

است آن منظور بنده است یعنی همان آن حیثیتی که در مرتبه علت به تکامل می‌رسد و بعد از تکاملش تکامل او مساوقاً للوجود الخارجی آن منظور بنده است اما این که علت خودش تا به این جا برسد چه مراتبی طی می‌کند آن هم هزار تا تو در تو دارد خود عالم اسباب خود عالم علل نمی‌دانم بدا کل این سلسله عللی که در خارج هست و اینها هر کدامشان تأثیرگذار هستند در اشیاء خارجی اینها همه که بیکار نیستند صله رحم‌ها، مردم آزاریها، محبت‌ها، غضب‌ها، قساوت‌ها، لطف‌ها هر کدام از اینها در عالم تضارب و در عالم تصادف منشأ یک اثری هستند تا این که مسئله می‌رسد به آن علت اخیر و تحقق علت اخیر مساوق است با تحقق آن شیء خارجی بنابراین آن چه را که یک شخص می‌بیند اگر اطلاع پیدا کرده باشد بر آن علت اخیر لامحاله این در خارج هم تحقق پیدا خواهد کرد اگر نه اطلاع پیدا کرده بر یک صورتی اما پشت آن صورت آن علت اخیر قرار است یک صورت دیگر بیاید به جای این بنشیند که آن بشود علت اخیر آن جا است که اشتباه پیش می‌آید یعنی یک صورتی تحقق دارد اما هنوز علت اخیر نیست تحقق برزخی دارد، تحقق خارجی ندارد آن صورت و باید برای تحقق خارجی این تبدیل به علت اخیر بشود نمی‌شود قرار است یک مسئله اتفاق بیافتد حالا بر اثر تأثیری که می‌گذارد آن می‌آید آن را تبدیل به علت اخیر می‌کند یا مثلاً قرار است که این بچه زنده متولد بشود یک کاری انجام می‌شود یک واقعه اتفاق می‌افتاد بچه مرده به دنیا می‌آید چرا چون این عمل نمی‌بایست انجام بشود این کار خلاف نمی‌بایست انجام بشود این مسئله نمی‌بایست انجام بشود آن آمد این حیات طفل را که در هنگام تولد بود کنار زد تبدیل کرد به علت اخیر و بین نفس و بین بدن او فاصله انداخت بچه به دنیا می‌آید بچه مرده به دنیا می‌آید درست این قضیه این مسئله هم همین است یعنی

وقتی که انسان می‌بیند روز شنبه یکشنبه دوشنبه همین طوری دارد اتفاق می‌افتد باید ببیند این شنبه و یکشنبه و اینها در مثال اتفاق افتاده در مثال و در برزخ اتفاق افتاده یکی پس از دیگری منتهی در مثال که می‌رود به صورت ثابت می‌بیند در آن جا زمان نیست در آن جا بر حسب قدرت روحی و قدرت نفسی که دارد همه را با هم می‌بیند می‌بیند روز شنبه این قضایا هست در عین این که اینها را می‌بیند در روز شنبه همراه با آن روز دوشنبه را هم روز مشاهده می‌کند روز پنجشنبه را هم همراه با آن مشاهده می‌کند این طور نیست در عالم مثال که اول ببیند این روز شنبه چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد حالا سرش را برگرداند بعد ببیند یکشنبه چه مسائلی است بعد این جا هم دوشنبه با نفس اطلاع بر یوم الاحد یوم الاثنین هم در آن جا برای انسان مشاهد خواهد بود یوم الثلاثاء هم برای اینها مشاهد خواهد بود و این احتیاج به تدرج زمان ندارد چون اطلاع بر آنها اطلاع بر مجردات است اطلاع بر مجردات که پس و پیش ندارد مثل این که شما در یک وهله من یکدفعه یک پنج به شما نشان می‌دهم ولی یکدفعه یکی یکی به شما نشان می‌دهم این یک دو سه چهار پنج این زمان می‌خواهد ولی یکدفعه همین که هست یکدفعه نشان می‌دهم در یکدفعه نشان دادن شما کدام را زودتر دیدید شما این را زودتر دیدید یا این را هیچ کدام همه را به یک لحظه مشاهده کردید در حالتی که یکی متأخر بر دیگری است آن چه که در عالم مثال است مثل این است مثل پنجه من می‌ماند شنبه یکشنبه دوشنبه همه را یکدفعه شما چه مشاهده می‌کنید بعضی‌ها چشمشان ضعیف است یک را نمی‌بینند دو را نمی‌بینند سه را نمی‌بینند فقط یکدانه را مشاهده می‌کنند پس این مسئله هم بنابراین روشن شد که چگونه بین حادث و بین قدیم ما باید ارتباط برقرار کنیم و حادث عبارت است از آن چه را که در این جا هست عبارت است از حدوث ذاتی و قدم زمانی

ما اصلاً حدوث زمانی نداریم چیزی به عنوان حدوث زمانی وجود داشته باشد که در یک زمانی نباشد نبودی نیست از دید ما مخفی است از دید ما خیلی چیزها مخفی است خیلی مسائل از دید ما مخفی است الان این که در خیابان می‌نشینیم از دید اینها مخفی هست ولی الان هست ماشین‌ها دارند می‌روند مسافر سوار می‌کنند، دستفروش دارد می‌فروشد، مغازه‌ها باز هستند از دید ما مخفی است ولی هست در زمان هم هست در مکان هم هست این هم همین طور است روز دوشنبه که فردا هست الان هست از دید ما مخفی است چشمتان را باز کنید ببینید باز نکنید نمی‌بینید این به قدم ذاتی و زمانی و حدوث زمانی ارتباط ندارد پس تمام اشیاء خارجی به قدم ذاتی پروردگار اینها حدوث ذاتی دارند یعنی حدوث ذاتی اشیاء زمانی این مساوقاً لقدم ذاتی ذات حضرت احدیت پس تا برهه‌ای که آن ذات متصف به قدم ذاتی است روز شنبه و روز یکشنبه و روز دوشنبه هم در همان مرحله تعین وجود داشته در همان جا وجود داشته لذا می‌فرماید:

این همه عکس و می نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

حافظ به اینجا رسیده و ما نرسیدیم یک فروغ و دو تا فروغ نداریم این همه عکس می‌و نقش مخالف یعنی چه یعنی کل آن چه که در عالم مجردات است و کل آن چه که در عالم چیست در عالم کون و فساد است و به عبارت دیگر اصلاً کون و فساد دیگر ما نداریم زمانی دیگر نداریم تدرج و غیرتدرجی نداریم تأخر و ترتب داریم ولی تدرج به عنوان عدم نداریم که بر آن چیزی مترتب بشود همه چیز به یک اراده حق دارای قدم زمانی و دارای حدوث ذاتی است .

تلمیذ: حرکت هم منتفی است

استاد: حرکت از دیدگاه ما است ولی به حیثیت واقع خودش دیگر حرکت معنا ندارد

تلمیذ: پس چرا امیرالمؤمنین نگران زمان شهادت است در حالی که حقیقت برای او مکشوف است

استاد: بالاخره به آن رتبه رسیدن این خودش جزو این برنامه است چطور پیغمبر مترصد وقت نماز است که بلال بیاید اذان بگوید خب این که می‌داند که می‌آید دیگر خود این همین حضور و وجود در این بستر اقتضای انتظار برای تجدد را می‌کند همچنین مسائلی هست باید ما تا به کجاها برویم برسیم تا معنی یک شعر مولانا را بفهمیم، یک شعر حافظ را بفهمیم، یک شعر ابن فارض یک شعر عرفا را بتوانیم تشخیص بدهیم شربنا علی ذکر الحبيب مدامتا سکرنا بها من قبل أن یخلق الکرم. همین را می‌فرماید .